

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام
فرستنده: بابک آزاد
۱۳ جنوری ۲۰۱۶

پیام فدائی: آن چه در زیر می آید طرح بحثی در مورد اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ در ایران توسط رژیم شاه است که در یکی از جلسات آموزشی تشکیلاتی، از سوی رفیق بهرام، ارائه شده است. این طرح بحث از حالت گفتار به نوشتار تبدیل شده و به این وسیله در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

طرح بحثی پیرامون اصلاحات ارضی !

رفقاء، با درود!

بحثی را که می خواهم امروز در این جا با شما مطرح کنم در باره "اصلاحات ارضی" است. به نظر من این بحث از دو جنبه مهم است. اول آن که در تاریخ ایران و در دوران رژیم شاه، اصلاحات ارضی که شاه آن را "انقلاب شاه و ملت" می نامید و در دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه نیز به "انقلاب سفید" معروف شده بود یکی از آن رویدادهایی است که نه تنها در آن زمان بلکه امروز هم به نادرست تحلیل و بررسی می شود.

پس داشتن یک تحلیل درست از یک واقعه تاریخی که تأثیرات بسیار مهمی بر جامعه ما گذارد یک نکته مهم است. اما جنبه دیگر بحث من که فکر می کنم اهمیت بیشتری دارد ضرورت درس گیری از شیوه برخورد صحیح با رویدادهای تاریخی و اجتماعی است. چرا که بدون یک برخورد مارکسیستی و علمی نمی توان به تحلیل صحیحی از رویدادهای اجتماعی پرداخت. با توجه به این مقدمه به اصلاحات ارضی می پردازم.

اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ شاه با این که اوضاع اقتصادی و سیاسی کشور را تغییر داد و در عمل باعث گسترش سلطه امپریالیسم و به خصوص امپریالیسم امریکا در ایران شد، اما گاه به عنوان رویدادی مورد اشاره قرار می گیرد که باعث تخفیف تضادهای جامعه گشته است. در همان زمانی که این اصلاحات رخ داد نیروهای سیاسی کشور مواضع گوناگونی نسبت به آن اتخاذ نمودند. حزب توده، ادعا می کرد که تغییرات مثبتی صورت گرفته است و شیوه تولید فئودالی تا حد زیادی از بین رفته و گذار به سرمایه داری شروع شده و تضادها و تقسیمات طبقاتی جدیدی در جامعه به وجود آمده و پرولتاریا شروع به رشد کرده است.

حزب توده هم چنین می گفت که انقلاب سفید شاه باعث رشد صنایع و تقلیل وابستگی رژیم به امپریالیسم خواهد شد. یک نکته مهم که در نظرات حزب توده در این مورد وجود دارد این است که این حزب مدعی بود چون سیستم فئودالی از

بین رفته و سیستم جدیدی برقرار شده، پس تضادهای جدیدی در جامعه به وجود آمده و چون این تضادها جدید هستند و هنوز رشد نکرده اند، پس شرایط انقلاب وجود ندارد و در نتیجه لحظه مبارزه قطعی به عقب افتاده است.

این حزب از این حرف ها این نتیجه را می گرفت که پس باید با یک سری اقدامات رفرمیستی و اصلاح طلبانه، از رژیم شاه اقدامات مثبت را بخواهیم و مجبورش کنیم که به یک سری عقب نشینی های تاکتیکی وادار بشود. حزب توده مطرح می کرد که حلقه اصلی مبارزه در شرایط کنونی (یعنی دهه چهل) سرنگونی دیکتاتوری شاه و استقرار دیکتاتوری خلق نیست. بلکه باید تغییر دیکتاتوری شاه به دموکراسی شاه را طلب کنیم.

سازمان انقلابی حزب توده هم به عکس معتقد بود که همه این تغییرات ادعائی، صرفاً تبلیغات شاه می باشد، با اصلاحات ارضی تغییری صورت نگرفته و همچنان سیستم فئودالی برقرار است. آن ها بدون هیچ نوع تجزیه و تحلیل علمی و در نظر گرفتن واقعیت های عینی منکر هر نوع تغییر و تحولی در جامعه می شدند. آن ها فکر می کردند که اگر بپذیرند که تغییری صورت گرفته، این پذیرش به آغاز سازشکاری منجر شده و با این کار منکر ضرورت مبارزه مسلحانه می شوند.

از سوی دیگر جبهه ملی هم با شعار "اصلاحات آری - استبداد نه" ادعا می کرد که شاه از ترس قیام دهقان ها دست به این کار زده است و در واقع می خواهد با این کار مانع مبارزه آن ها بشود و مطرح می کردند که چون دهقان ها در حالت انفجار هستند به خاطر همین، شاه از ترسش زمین ها را تقسیم کرده است. در حالی که ما می دانیم مبارزات خودبه خودی دهقانان در آن سال ها به خاطر سرکوب و خفقان در پائین ترین حد خود بوده است.

این تحلیل های گوناگون از یک واقعیت مشخص، در شرایطی که با توجه به تغییرات عینی صورت گرفته، دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه لحظه ای از بمباردمان افکار عمومی باز نمی ماند، اوضاعی را پدید آورده بود که چرائی اصلاحات ارضی به مشغله ذهنی روشنفکران انقلابی تبدیل شده بود. به خصوص که تجربه نشان داده بود که هر نیروی انقلابی مجبور است که برای تعیین خط مشی مبارزاتی، از شرایط اقتصادی - اجتماعی تحلیل درستی داشته باشد و مجبور است که بر این اساس ماهیت دولت حاکم را برای خودش مشخص کند. ما بعد از قیام بهمن دیدیم که خیلی از سازمان ها از ماهیت دولت بعد از قیام تحلیل درستی نداشتند و برای همین هم به بیراهه رفتند و اشتباهات بزرگی را مرتکب شدند. از همین تجربه هم می شود به اهمیت داشتن تحلیل درست و منطبق با واقعیت های عینی پی برد. یکی از نمونه های موفق مبارزاتی در میان تجربه های موجود در این زمینه شیوه برخورد رفیق **احمدزاده** با مسائل جامعه و مسأله اصلاحات ارضی می باشد.

به همین دلیل هم در بحث امروز که درست بررسی همین مسأله می باشد تلاش می کنم در حد توانم به این واقعیت بپردازم.

رفیق **احمدزاده** خلاف خیلی از روشنفکران که تمایلات درونی شان حرکت شان را شکل می دهد، بر واقعیت های عینی متمرکز می شود و شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران را مورد بررسی قرار می دهد و با تکیه بر این تحلیل، ماهیت رژیم حاکم را با صراحت در مقابل جنبش انقلابی قرار می دهد.

با توجه به تأثیرات رفرم های شاه در سال ۱۳۴۱ که دیدگاه های مختلفی را سبب شده بود، رفیق **احمدزاده** برای تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران، اول انقلاب سفید شاه را مورد بررسی قرار می دهد.

در سال ۱۳۴۱ شاه ادعا کرد که سیستم فئودالی در ایران با انقلاب سفید به کلی از بین خواهد رفت. در همین رابطه **اسدالله علم** لایحه ای را با شش ماده به مجلس برد که بعداً ۶ ماده دیگر به آن ها اضافه شد که مهم ترین آن ها هم همین اصلاحات ارضی بود.

به واقع اساس انقلاب سفید هم اصلاحات ارضی است که قرار بود زمین ها را بین دهقان ها تقسیم کنند. در همین رابطه هم یک سری اقدامات در روستاها صورت گرفت که با تبلیغات زیادی همراه بود و این طور تبلیغ می کردند که شاه طرفدار رعیت بوده و هم چنین با رجوع به ماده سهم کردن کارگران در سود کارخانه ، مدعی می شدند که شاه حامی کارگران است.

این اقدامات و تبلیغات، در آن سال ها در بین نیروهای سیاسی بحث های زیادی را پیش آورده و هر نیروئی در مورد این که منظور شاه از انقلاب سفید و تقسیم زمین چیست، نظری می داد.

یعنی این در جامعه مسأله بود که چرا شاه یک دفعه به فکر تقسیم زمین افتاده است. چون خیلی ها می دانستند که شاه یک فرد مرتجع و دیکتاتور می باشد، که خود صاحب زمین های زیادی و در واقع بزرگ ترین مالک بوده است.

رفقای گروه **احمدزاده** برای این که در مورد اصلاحات ارضی نظر بدهند، به آن به عنوان یک مسأله عملی نگاه کردند یعنی رفتند و روستاها را از نزدیک بررسی کردند، یعنی یک کار تحقیقی کرده و حاصل کارشان را هم نوشتند. بر این اساس همان طور که در کتاب رفیق **احمدزاده** می ببینیم، آن ها نشان می دهند که اصلاحات ارضی به قول رفقاء، "نه برای دوا کردن دردی از دردهای بیشمار دهقان ها، بلکه جهت گسترش سلطه امپریالیزم به روستاها بود." همین جا اضافه کنم که البته این کار تحقیقی حاصل تلاش خیلی از رفقای است که در نیمه دوم دهه ۴۰ به روستاها و مناطق مختلف سفر می کردند و گزارش و جزوه هائی نوشته و در اختیار رفقای شان قرار می داده اند، که در نهایت همه این تلاش ها توسط رفیق **احمدزاده** جمع بندی شده و تحت عنوان "تئوری مبارزه مسلحانه، هم ستراتیژی هم تاکتیک" در اختیار جنبش قرار گرفته است.

در تحلیل اصلاحات ارضی رفیق احمدزاده مطرح می کند که اصلاحات ارضی در چهار حالت صورت گرفته:

- ۱- زمین فقط به کسانی تعلق می گرفت که به صورت نسق کاری و یا با نصفه کاری روی زمین کار می کردند.
 - ۲- زمین هائی هم که مکانیزه شده بودند و یا مزدور روی آن ها کار می کرد تقسیم نمی شدند. خیلی از مالکین هم نسق کارها و نصفه کارها را بیرون کرده و زمین ها را مکانیزه کردند تا تقسیم نشود. برای همین هم زمین های شاه پور ها و شاه دخت ها و بوروکرات های کله گنده تقسیم نشدند.
 - ۳- به دهقان هائی هم که قرارداد نسق کاری یا نصفه کاری نداشتند، زمین تعلق نگرفت و طبق آمار دولتی ۴۰ درصد روستائی ها برای همیشه از داشتن زمین محروم شدند.
 - رفیق **احمدزاده** مطرح می کند که، بالاخره یک سری زمین تقسیم شد و یک سری از فئودال ها هم زمین ها را اجاره دادند و یا فروختند، که البته بهترین ها را هم برای خودشان نگه داشتند.
 - ۴- و در مناطقی هم سیستم ارباب و رعیتی باقی ماند. یک آمار جالب در کتاب تاریخ نوین ایران نوشته ایوانف مطرح می کند که شاه ۲ هزار آبادی داشته که فقط ۵۱۹ آبادی را به دهقان ها فروخته است.
- این ها در کل روند عینی اصلاحات ارضی را نشان می دهد.

حالا ببینیم این تغییر و تحول چه نتیجه ای داشته: رفیق **احمدزاده** مطرح می کند که نتیجه اصلاحات ارضی رشد وسیع خرده مالکی بوده که به صورت عمده بر اثر اصلاحات ارضی به وجود آمده (اجاره داری را هم خرده مالکی حساب کرده). دهقان زمین را از ارباب یا دولت کرایه می کرده و یا می خریده، که البته مجبور بوده است ماهیانه پولش را پرداخت کند. در کتاب تاریخ نوین ایران، آماری از اصلاحات ارضی بدین صورت درج شده است: در دوره اصلاحات ارضی، ۵۸ مؤسسه زراعی و ۸۴۰۰ شرکت زراعی تأسیس شده که هر کسی که زمین به او تعلق می گرفت مجبور

بوده که حق عضویت پرداخت کرده و عضو این شرکت ها بشود. این واقعیت ها نشان می دهد که چطور سرمایه داری بوروکراتیک در قالب این شرکت ها و بانک ها که وام خرید زمین را می دادند، سریع جای ارباب را گرفتند. رفیق **احمدزاده** مطرح می کند که با این که تضاد بین دهقان و فئودال از بین رفت ولی تضاد جدیدی در قالب تضاد دهقان با بانک و بوروکراسی دولتی جای آن را گرفت. البته این تضاد همان طور که می دانیم با تضادی که حزب توده مطرح می کند، متفاوت است. این جا فقط جای فئودال با سرمایه داری بوروکراتیک عوض شده و همان طور که می دانیم استثمار شدیدتر هم ادامه یافت.

الان ببینیم هدف از این اصلاحات ارضی چه بوده است.

رفیق **احمدزاده**، برای توضیح این مسأله سؤال می کند که، مگر فئودالیسم تکیه گاه عمده رژیم نبوده؟! پس چرا آن را نابود کرد؟! و اگر نبوده پس قدرت سیاسی دولت انعکاس کدام قدرت اقتصادی است؟! بالاخره هر دولتی بر یک پایه اقتصادی قرار دارد و از منافع طبقه مشخصی دفاع می کند که قدرت اقتصادی را در اختیار دارد. رفیق با توجه به این اصل مارکسیستی روندهای تاریخی از مشروطه تا اصلاحات ارضی را بررسی کرده و از سوی دیگر اصلاحات ارضی شاه را با اصلاحات ارضی دوره ناپلئون در فرانسه که بورژوازی تازه دولت را به دست گرفته بود، مقایسه می کند و تفاوت های بسیار بزرگ آن ها را توضیح می دهد.

در مورد انقلاب مشروطیت، رفیق **احمدزاده** مطرح می کند که پایه های فئودالیسم با انقلاب مشروطه سست شده بود و با کودتای **رضاخان** قدرت سیاسی را امپریالیسم به دست می آورد. برای این که این را نشان بدهد تکیه می کند به تعریف دولت و مطرح می کند، در حالی که در ایران هنوز بورژوازی رشد خودش را شروع نکرده و هنوز آن قدر قدرت ندارد که بتواند قدرت سیاسی را به دست آورد، ما شاهد این هستیم که یک دولت مرکزی متمرکز با روبنای بورژوازی، در واقع یک قدرت مرکزی بوروکراتیک با کودتای **رضاخان** سرکار می آید، در شرایطی که هنوز شیوه تولید فئودالی حاکم است و فئودال به استثمار خود ادامه می دهد.

در همین رابطه رفیق مطرح می کند که امپریالیسم با قدرت اقتصادی و نظامی که دارد کنترل کشورهای شرقی را در اختیار می گیرد و سعی می کند با کنترل قدرت سیاسی منافع خود را تأمین کند و البته سیستم های اقتصادی موجود در کشورهای تحت سلطه را تغییر می دهد و آن ها را از مسیر رشد طبیعی خود خارج می کند و مطرح می کند، ما شاهد رشد مناسبات سرمایه داری هستیم در حالی که بورژوازی ملی در حدی رشد نکرده که قدرت اقتصادی و سیاسی را در اختیار داشته باشد و در چنین شرایطی در واقع شاهد سلطه انحصارات امپریالیستی هستیم. در این مورد رفیق می گوید که در کشورهای وابسته، رشد سرمایه داری با صنعت مشخص نمی شود بلکه با گسترش سرمایه داری بوروکراتیک و مالی مشخص می شود، هر چند صنعت هم خواه ناخواه به صورت ناهمگون و ناقص و بوروکراتیک رشد می کند. (همان طور که ما الان شرایط صنعت در ایران را می بینیم و این مسأله را وضع صنایع تولیدی و اقتصادی به خوبی نشان می دهد).

بعد از تحلیل پروسه رشد سلطه امپریالیستی در ایران، رفیق **احمدزاده** به تفاوت های موجود بین اصلاحات ارضی در فرانسه و ایران پرداخته و با تکیه به مارکس مطرح می کند که در فرانسه بورژوازی برای این که بتواند فئودالیسم را از بین ببرد، مجبور بوده که با دهقان ها متحد بشود و از طرفی هم خرده مالکی و مالکیت خصوصی به نفع اقتصادش بوده است، برای همین تقسیم زمین بین دهقان ها نه تنها مکمل رقابت آزاد در شهر بود بلکه صاحب زمین شدن دهقان باعث می شد که فئودال ها نتوانند دوباره قدرت بگیرند. برای همین سرمایه داران از دهقان ها حمایت می کردند ولی کم کم منافع بورژوازی با دهقان ها در تضاد قرار گرفت. ولی این روند دو نسل طول کشید تا فئودالیسم از بین رفته و

بورژوازی کاملاً تثبیت بشود و نیازی به حمایت دهقان ها برای تعرض به روستاها نداشته باشد. ولی در مورد اصلاحات ارضی در ایران رفیق احمدزاده مطرح می کند که فئودالیسم که قدرت سیاسی نداشت (و البته خرده بورژوازی و بورژوازی ملی و کارگرها هم که در شهر سرکوب می شدند) و در واقع فئودالیسم با کودتای رضاخان، وابسته شده بود و وقتی منافع امپریالیسم با فئودال ها تضاد پیدا می کند، دولت سرمایه داری وابسته بدون این که برای از بین بردن فئودالیسم نیازی به نیروی خلق پیدا بکند، به قول رفیق احمدزاده "فئودالیسم را که تبدیل به مرده ای شده بود، اساساً دفن کرد" و با این کار کودتای رضاخان را که در واقع وظیفه اش بسط نفوذ امپریالیسم در شهر و روستا بود تکمیل کرد، چون سرمایه می خواد که بازارهایش را گسترش بدهد و روستاها هم در واقع به نوعی خودکفاء بودند و مثل الان نبود که حتی نان و مواد غذایی خودشان را هم از شهر تهیه کنند.

برای همین، تا جایی که به نفع شان بود زمین ها را بین دهقان ها تقسیم کردند و یا اجاره دادند. در واقع با این کار دهقان از زیر استثمار فئودال بیرون آمده و در قالب بانک و شرکت های سهامی و دولت بوروکراتیک وابسته، مستقیم گرفتار استثمار امپریالیسم شد و حالا مجبور بود که به جای سهم ارباب، کرایه یا پول زمین و سود بانک و غیره را پرداخت کند. و این پروسه خانه خرابی دهقان به یکی دو سال هم نکشید و هر جایی هم که قدرت پرداخت نداشت و حتی می خواست اعتراضی بکند، این دفعه به جای ارباب، به قول رفیق احمدزاده "سرنیزه ژاندارم جلو آن ها را گرفت و سرکوب شان کرد." ژاندارم دولت وابسته.

پس، روابط فئودالی با اصلاحات ارضی از بین رفت تا سرمایه های امپریالیستی بتوانند به راحتی روستا و شهر را در اختیار بگیرند (البته به قول رفیق احمدزاده، توده های شهری قبل از اصلاحات ارضی هم به طور مستقیم سرکوب و استثمار سرمایه داری بوروکراتیک را تجربه می کردند) به این ترتیب تضاد دهقان با فئودال، با تضاد دهقان و سیستم سرمایه داری بوروکراتیک وابسته جایگزین شد.

بنابراین اصلاحات ارضی برای این انجام نشد که دردی از دردهای دهقانان را برطرف کند، بلکه به این خاطر این برنامه پیش رفت تا شرایط جهت گسترش سلطه امپریالیسم هرچه بیشتر فراهم گردد.

بر این اساس روشن می شود که آن نیروهائی که فکر می کردند با اصلاحات ارضی یک نظام اقتصادی نوینی روی کار آمده و امر انقلاب به تعویق افتاده و تضادها کاهش پیدا کرده، واقعیت را منعکس نمی کردند و تحلیل شان هیچ گونه اصالتی نداشت، همان طور آن هائی که تغییری را که با اصلاحات ارضی به وجود آمده بود، منکر می شدند.

در واقع حزب توده و همه کسانی که در این چهارچوب به واقعیت اصلاحات ارضی نگاه می کردند و مدعی بودند که اصلاحات ارضی باعث کاهش تضادها شده و شرایط عینی انقلاب را از بین برده، نشان دادند که قادر به دیدن واقعیت ها نیستند. اما رفیق احمدزاده نشان داد که اصلاحات ارضی برنامه ای بود جهت گسترش سلطه امپریالیسم در ایران.

همان طور که می دانیم در پرتو این تحلیل واقعی از اصلاحات ارضی بود که یک تحلیل واقعی از ماهیت رژیم شاه و تضادهای جامعه برای روشنفکران انقلابی به دست آمد و راه درست مبارزه با این رژیم برای نابودی آن توسط کمونیست های فدائی کشف و به آن عمل شد.

به امید این که رفقاء با دخالت فعال شان در این بحث، ناگفته ها را گفته و این طرح بحث را تکمیل کنند.

به نقل از: پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۱۹۸، آذر ماه [قوس] ۱۳۹۴